

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۰۳ دسمبر ۲۰۱۳

فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بد نامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان ۳۶



راسیزم، هزاره ایسم و چنگیزیسیم، قاسم مشترک بین «محقق»، «کشتمند»، «صادق» و «حسین»

دانشمند محترم قاضی صاحب «هستی»!

هستی تان را انجمنی نباشد و گلزار هستی تان آکنده از نکبت دلاویز نیلوفر و نسترن باشد.

انسان در بر خورد خود با افراد جامعه گاهی به کسانی بر خورد می کند که لیاقت کلمه انسان را ندارند، وقتی که رفتار و کردار آنها و فکرشان مورد دقت قرار داده می شود متوجه می شویم که این نوع رفتار مورد قبول جامعه نیست. حسین جاسوس، معشوق کریم زرغون غفور ثنا و صادق ظفر گل بچه جاغوری چون بی شرف و بی ناموس می باشند و به این کار ضد کرامت انسانی شان ادامه می دهند؛ بناءً لیاقت کلمه انسان را ندارند.

با شما هم عقیده هستم که این خابنین به خلق و وطنفروشان از طرف «کی جی بی» به نام چپ انقلابی در بین ملت افغانستان و جریان «دمکراسی نوین- شعله جاوید» و «جنبش انقلابی» خود را جا زدند و به «حزب دمکراتیک خلق» و باداران روسی و امریکائی شان و هم چنان به ارتجاع سیاه جاسوسی می کردند و هنوز هم به این کار ضد ملی و

ضد انقلابی شان در کمال پست فطرتی ادامه می دهند. از رفتار، کردار، کار نامه ها و عملکرد های گذشته و حال شان نمایان است که این عناصر فرومایه و دون صفت با «حزب دمکراتیک خلق» پیوند های ایدئولوژیک و روابط تنگاتنگ داشتند و دارند. در زیر به گوشه ای از ارتباطات شان اشاره می دارم:

۱- املاء و انشای شان مطابق به معیارهای تألیف و تدوین «کانون نویسندگان»، «حزب دمکراتیک خلق» عیار می باشد.
۲- چندی قبل صادق ظفر جاسوس- حسین جاسوس و غفور «ثنا»ی جاسوس در تبنانی با «زریاب» و «پرتو نادری» جواسیس کارکشته روس و ایران از اعتراضات و تحصن تاکتیکی محصلان مربوط به «حزب وحدت اسلامی» و طرفداران فرهنگ و ادبیات مبتذل و واژه های خود ساخته و پرداخته ایرانی که هیچ ریشه ای در ادبیات غنی دری ندارد، گویا به دفاع بلند شده اند؛ این به ذات خود از وابستگی سیاسی و ایدئولوژیک شان با خلقی، پرچمی و باداران روسی شان حکایت می کند.

۳- دلالتی که از «حزب» بریدم یکی اش پشتون ستیزی این «افغانستانی» های چنگیزیست- چغتایست و هلاکویست بود و دلیل دیگرش برائت دادن سگان خلقی- خادی و پرچمی بود که این هزاره ایست های لوکلیست خواهان وحدت با آن ها بودند.

۴- رفاقت صادق ظفر- غفور ثنا و حسین جاسوس با اسد الله کشتمند، جاسوس و جلاد (خاد) چه چیزی را ثابت می سازد به جز تبنانی ایدئولوژیک و روابط سیاسی شان را!

۵- این انجونیست ها و جاسوسان خاین به صورت مستقیم با (خاد و با خارنوالی) مزدوران روس همکاری داشتند، بدان دلیل امروز علیه جنبش چپ انقلابی صورت دعوا می سازند و در جهت تخلیص و برائت دادن جنایات، ستمگری، و بیدادگری های «آی اس آی» و عوامل استخبارات پاکستان یعنی اخوانی های ملعون می خواهند که تلفات جریان شعله ئی و جنبش انقلابی را مولود تصفیه های درونی خود آنها قلمداد کرده و تمام تقصیرات را به گردن خود آنها انداخته تا بر جنایات عظیم شان در کشتن مبارزان شعله ئی و جنبش انقلابی پرده بیندازند. دستگیر پنجشیری، لطیف پدram و سایر وطنفروشان وابسته به روس نیز براین عقیده اند که تلفات جریان شعله ئی و جنبش انقلابی مولود تصفیه های درونی خود آنها می باشد تا با این ترفند خاینانه جنایات و خیانت های نابخشودنی شان را به خاطر شهادت بی رحمانه بیشتر از ۵۰۰۰۰ شعله ئی پنهان نمایند.

۶- ادعای داکتر غفور ثنا «غف» رفیق «بخوانیدر فیه» «داکتر کریم زرغون خلقی» مبنی بر شهادت زنده یاد «داکتر صاحب فیض احمد» رهبر مبتکر و تئوریسن سازمان رهایی افغانستان به علت اختلافات درونی؛ یک دید خاینانه و بی ناموسانه از عینک دودی «حزب دمکراتیک خلق» می باشد به خاطر برائت دادن برادران دو قلوبی خلقی- پرچمی خادی و اخوانی شان؛ از دشمن ایدئولوژیک و خونی توقعی بیشتر از این را نمی توان کرد. این خود ثابت می سازد که داکتر غفور ثنا مقیم «هالند» نه تنها دلال صیغه هائی شیخ آصف محسنی در گلران بود بلکه یک جاسوس با تجربه و آموخته و آزموده در مدرسه ک ج ب و یک جانورک شر انداز می باشد و می داند که چگونه سیاه را سفید جلوه دهد و اما این قدر نفهم و دور از جان خر، گوش دراز است که نمی داند با این شیادی ها نمی تواند آفتاب حقیقت را پنهان سازد!!

خواهشمندم که یک نگاه گذرا به این نوشته ام بیندازید:

<http://afgazad.com/Siasi-13/053013-MWM-Tannny-Dr-Gaf-Baa-Jawaasiess.pdf>

بلی با کلام عالمانه شما موافقم که ما به مثابه وارثین اصلی جریان شعله و جنبش انقلابی هر قدر خدا خدا کنیم که دزد را به چنگال قانون بسپاریم و اما آنها در ردالت آنقدر پیش قدم و با تجربه شده اند که نه تنها سرنام مردان نیک نام تاریخ تجارت می کنند بلکه با نام مردان بدنام تاریخ هم تجارت می کنند. یک نکته را نباید فراموش نمود که این ها نخست

بالای قسمت های از بدن خود شان نوعی تجارت را که همان لذت جنسی و شهوانی می باشد ، شروع کردند و نقطه ناموس های شخصی شان را با خاطر آرام به حراج گذاشتند، در ثانی به ناموس علیا مخدره های شان هم کوچکترین رحم و حرمتی نکردند و نگذاشتند؛ آنان را پیشکش اعیان و قدرتمندان کردند؛ امروز نسلی را که به نام دختر و پسر های شان می بینید، متیقم که نسل اصلی حرامیان به تمام معنی می باشد. پس زمانی که افرادی به ناموس پدر و مادر، زن و خواهر و دختر و جوهر مردانگی خود شان حرمت قائل نیستند، چگونه می توان بالای شان حساب کرد که بر دیگران ارج و احترام قائل شوند. برای صادق ظفروغفور ثنا مسائل ناموس و شرافت اصلاً مطرح نبوده و چیزی که اهمیت دارد همانا شهرت و به قدرت رسیدن و مطرح بودن در سطح جامعه می باشد وبس!

با چسپیدن به مرده شهید یاری و ایشان را القاب بلند ترین مرتبه مبارزاتی و سیاسی دادن و برای وی سردار شهیدان خطاب نمودن؛ شخصیت شهید یاری را به بازی و مسخرگی گرفته اند. این روسپی زادگان مفعول با این حرکت گستاخانه شان تاریخ را تحریف می کنند و اما در مقابل همه این ردالت های شان، تاریخ مبارزاتی شعله جاوید و جنبش انقلابی هم چو آفتاب تابان می درخشد و نمی توان جلوی تابیدن آفتاب را با جفنگسرائی و لجن پراگنی گرفت. همه می دانند که رهبران و بنیانگذاران شعله جاوید که ها بودند و سردار آزادگان و جانبازان و جانبختگان که ها هستند. نقش شهید یاری در جریان شعله جاوید یک نقش موقت و گذرا بود و در جنبش ملی و انقلابی ضد روسی یک روز هم نقش نیافریده است. بزرگ جلوه دادن ایشان در جریان شعله جاوید و جریان انقلابی توهین آشکار و نا بخشودنی می باشد بر رهبران و رهروان اصلی جریان شعله و جنبش انقلابی!

افرادی که گهر و جوهر مردانگی شان را بنابر دلالتی باخته و می بازند حتی به طور شوقی، آن ها آرزو دارند و می خواهند تا همه افراد جامعه را هم چو خود آلوده بسازند، بدان جهت اگر در کار های شان چه اجتماعی و چه سیاسی به خاطر مبتلاء ساختن اجتماع موفقیت چندانی حاصل ننمایند، دچار عقده شده و این عقده به یک نوع عقده و مرض خطرناکی مبدل می شود که شخص را مبتلاء به سادیسم می سازد. شهادت رفیق سلطان و رفیق نصرالله به دستان غفور ثنا و صادق ظفر ناشی از عقده های سادیستی و قدرت طلبانه و جاسوسانه بوده است زیرا فرد سادیست می خواهد هر چیز را در کنترل و در اختیار داشته باشند و اگر کسی و یا افرادی مطابق به میل شان رفتار نکنند با تمام نیرو و انرژی در جهت انتقام کشی بر می آیند. «غف» و گل بچه جاغوری سال هاست که به چنین عقده و مرض مزمن مبتلاء بوده و دست و پنجه نرم می کنند. منظور این است که سلطان و نصرالله از راز های جنسی و هم از ارتباطات استخباراتی و جاسوسی این دو عوامل «کوانتل پرو» آگاهی کامل داشتند. صادق ظفر بدون موجب نصرالله را می کشد و غفور ثنا نامردانه به زندگی سلطان خاتمه می بخشد تا راز های شان نهان ماند و در حالی که حالا نصف نفوس کشور از گذشته های ننگین جنسی و سیاسی شان آگاهی حاصل نموده اند. چسپیدن به شهید یاری، و وی را مائوتسه دون قرن خطاب کردن، مولانای بلخ را هزاره نامیدن و چنگیز را پیشوا گفتن هیچ دردی از درد های بی درمان سر و زیر این مادر خطا های پدر سگ را دوا نمی کند بلکه به افشاء و رسوائی بیشتر شان می انجامد.

شما می دانید که هر انسان دارای اشتباهات و نقایصی می باشد و تا به حال انسان های عاری از اشتباه در کره خاکی ظهور نکرده و حضور نیافته است. غفور ثنا و صادق ظفر طوری می خرامند که بی بی های مادری و پدیری شان با «فرشته ها»ی مرد مزاجت کرده اند و القاح والدین شان در بستر هفت آسمان بسته شده و جشن شب زفاف شان در عرش ملکوت بر پا گردیده است، اما با وصف گذشته های ننگین اخلاقی و سیاسی شان فرشته خو و فرشته صفت اند و میرا از هر نوع ریأ و آلودگی ها و گناهان می باشند و در کل این دو هم جنس باز جاسوس اشرف المخلوقات اند. بدان لحاظ آنها از همه توقعات زیاد داشته تا برای شان ارج نهاده و هر چه می گویند تعقیب کنند و در غیر آن گوش چرخ و فلاک را کر می سازند!!

انجنیر صادق ظفر تحت اسم های مستعار و عناوین مختلفی عر عر می کند و داکتر غفور ثنا تحت اسم «پولاد» در مرقد نا مبارک جدش می شاشد. مگر انقلابیون بالاخص نسل نو، از روی چه و کدام سابقه مبارزاتی؛ «پولاد»، «پولاد گر»، کره خر و مادینه خر را بشناسند؟ حتا خر اسم به نام سفید و سیاه، بور و نصواری و... دارد؛ پس این که گویا «غف» و «پشت» مبارز بودند و هستند، دوستان و رفقای شان این جلف مفعول را به چه نام های می شناسند و مردم این ها را در روابط اجتماعی و سیاسی شان به چه اسم های می شناختند و می شناسند، آیا «غف» و مهتاب شب چهارده جاغوری هر دو از رحم مادر و آبه های شان به اسم پولاد و گشاد بیرون آمده اند و این دو اسم در تذکره های شان نیز درج می باشد و یا خیر؟

از این که «پولاد» آبتن و «پولاد گر» دست لوت بالای موسوی- توخی و میرویس پارس می کنند و اتهام می بندند، در حقیقت امر این سه چهره وفادار به خلق را مردم و انقلابیون می شناسند. پس انقلابیون و مردم بالائی شما سگان دم بریده که در لفافه نام های مستعار پنهان شده اید، باور کنید؟

طور مثال این کوچوک های دم بالا بار ها بالای ما عو عو کرده اند و اما مردم و انقلابیون از ما به دفاع برخاستند و در این گیرودار بود که روابط جنسی غفور ثنا را با کریم زرغون افشاء نمودند که ما بی خبر بودیم، اما تا به حال یک فردی به اسم اصلی اش ظاهر نگشته است که از غفور- صادق و حسین و کارنامه های شان و حتا «شخصیت» های شان اقل دفاع نمایند؛ چرا؟

قاضی صاحب نهایت مهربان و اندیشمند!

شما فرمودید که آنها نوشته ام را بخوانند و پند بگیرند، آنها اجیران و خادمان سرمایه اند و چیزی که توسط باداران امپریالیستی شان برای شان توصیه و خورنده شده است، چنین می کنند. این ها تا که زنده اند مجاوران زیارتگاه سرمایه می باشند و به خاطر رسیدن به این هدف عزت یک تنگه جای های شان را و ناموس زن ها و دختران شان را به معامله گذاشته و فروخته اند. پس این «عوامل کوانتل پرو» قابلیت و ظرفیت اصلاح شدن را ندارند و باید این ها را افشاء و رسوا ساخت تا روزی که شرایط محکمه های شان را در افغانستان فراهم سازیم.

در مورد تسلیم طلبک ها و آنانی که از اسم و رسم سردار آزادگان مجید قهرمان استفاده های سیاسی می کنند تا برای خود هویتی بسازند و یا در پناه اسم با هیبت رهبر گرامی ساما، خود شان را پنهان داشته اند؛ خدمت تان عرض کنم، طوری که غفور ثنا- حسین جاسوس و صادق ظفر را هم چو کور موش ساخته ایم و آنها به دنبال یافتن سوراخ سرگردان می باشند، همان طور تسلیم طلبک های دولتی و حکومتی این پرچمی های امریکائی را نهایت سراسیمه، دست پاچه، وارخطا و (سیم اوچک) ساخته ایم. هنوز آغاز کار است و ره مقصد دراز، منتها روزتسویه حساب و بازخواست به خاطر خیانت ها و ترور شخصیت های شان رسیدنی است.

تماس تیلیفونی صادق ظفر و یا ماچه سگ دیگری از «جاغوری» و صحبت های مملو از ندامت، تضرع و پیشیمانی اش، خدمت شما بزرگوار یک مسأله تصادفی نبوده و یا تنها به خاطر بی سواد خواندن من طرح و مهندسی نشده بود؛ بلکه این یک طرح و پلان قبلاً مهندسی شده از جانب صادق ظفر- حسین جاسوس و شاید هم غفور ثنا، با تسلیم طلبان دولتی و حکومتی به خاطر چراغ سبز نشان دادن می باشد. آنها به خوبی می دانند و متیقن می باشند که از گیر ما خلاصی ندارند و تا فردای پیروزی و به محاکمه کشیدن شان هرگز آرام نخواهیم نشست، چه در کانادا و امریکا چه در اروپا و استرالیا و چه در آسیا و افریقا پنهان باشند بالاخره در پنجه های قانون انقلابی گیر خواهند کرد!

این که صادق ظفر و یا کدام لنده دیگرش شکایت نموده است که چرا رفیق موسوی تنها بازنگر و مفعول شبنامه نویس را که توسط انقیاد طلبان به مثابه کاغذ تشناب به خاطر اهداف سیاسی شان استفاده شده بود، مورد هدف تیرش قرار

نداده است و چرا آنها و رفقای دامن بالای شان را نیز مورد هدف و ضربات پیاپی قرار داده است و می دهد؟ این خودش جبین سائی و تضرع عربان و تسلیمی بدون قید و شرط می باشد!

این که از رفیق موسوی به تعریف و توصیف و چاپلوسی پرداخته اند، به زعم کودکانه شان فکر می کنند که صف «ساما»ی انقلابی را می شکنند و موسوی و میرویس را از هم جدا می سازند و اما نمی دانند که موسوی و میرویس به مجید قهرمان و دیگر رهبران ساما تعهد و پیمان بسته اند، تا زمان رهائی و پیروزی و رستگاری خلق اسپرمان، درفش سرخ شان را بر دوش می کشند و هرگز و در هیچ شرایطی به زمین نخواهند گذاشت. راه ساما راه اصلی انقلاب و سرافرازی است و باید انقلابیون دیگر نیز به خاطر آغاز جنگ توده ئی طولانی در صفوف «سامای مجید» متحد گردند.

فکر کنم که پاپیگ پت پر و نمکحرام، تنها شمارهٔ تلفون شما را در اختیار صادق ظفر و یا جانور دیگری از جاغوری قرار داده است، زیرا زمستان مونتریال نهایت سرد و سوزان و یخبندان می باشد و چرس الله یک «پیتوک» را پیدا کرده، مست و الست و خمار لم داده است. بیچاره در سال ۱۹۸۳، ۶۰ ساله بود و حالا دندان های طفلی را کشیده و قامتش شکسته و استخوان هایش پوده شده است و نمی داند که چه می کند. کلام صادق ظفر و یا جانور دیگری از جاغوری طراحی شده در زراد خانه آیه صادق ظفر و تسلیم طلبان و انقیاد طلبان می باشد، زیرا هیچ عاقل و فرزانه ای که با کسی پیوند ایدئولوژیک داشته باشد نمی گوید که از طریق دوستش ح- پ معلومات بی سواد بودن میرویس را به دست آورده است؛ و این نشان می دهد که شاید حنا تلفون کننده صادق نباشد و کسی دیگری باشد و اگر صادق بود چرا این گونه به طرز عربان ح- پ را شاهد کشیده است، آیا صادق می خواهد با این طرز رفتار ح- پ را در بیابان سرد تنهایی برهاند تا از سرمای زیاد منجمد گردد، زیرا دیگر از وی کار کشیده نمی تواند؟ اگر ح- پ گفتنی دارد از زیر چادری بیرون شود، می دانم که سواد خط نوشتن و خواندن را ندارد و کوشش کند که بالای صادق و یا کس دیگری بنویسد تا از نالیدنش به مقصدش پی برده و به جوابش بپردازم، زیرا بعد از مشاجره های سیاسی که تنبان های حریفان را در آورده ام به تفریح و خنده نیز ضرورت دارم، آخر من هم انسانم و از سنگ جور نشده ام!!

سیر صعودی پیشرفت ادبی، شدت، فزونی و هیبت مبارزاتی ام در طول یک سال اخیر واقعاً دشمن را نه تنها به ترس و لرز افکنده است بلکه همچو موش ها در سوراخ ها پنهان ساخته است. تا به حال یکی از آنها چه از پادهٔ مائویست نما های خادیسست و یا موشک های تسلیم طلب جرأت نکرده اند که با نام اصلی شان به مصافم بشتابند و از خود دفاع کنند. می دانم که بی مایه و بی هستند و اگر شهامت و شرافت می داشتند از ناموس و شرف شان به دفاع بر می خاستند. غیب گوئی و پشت سر گوئی خصلت مفعولان است؛ زیرا مرد بدون هراس سخن می زند و حقیقت را بیان می دارد و ما در روشن این را ثابت ساخته ایم و در بلندای غرور نظاره گر خرامیدن دامن بالا ها می باشیم.

این که نوشته هایم را از رفیق انقلابی و ادیب خردمند موسوی می دانند این برایم کمال افتخار و سربلندی است، نوشته هایم را که حنا نیم در صد با نوشته های رفیق موسوی مقایسه نمی شود، هم چو نوشته های الماس گونهٔ موسوی که در آسمان ادب و مبارزهٔ کشور می درخشد و هیچ کسی به سویهٔ ایشان نبشته و تحلیل نمی تواند، می بینند، این به ذات خود ثبوتی از پیشرفت سطح ادبی، فلسفی و سیاسی من بی سواد می باشد. البته این افتخار تنها به این قلم نمی رسد بلکه به رفیق موسوی هم تعلق می گیرد، زیرا با الهام از نوشته ها و تحلیل های جامع و بکر ایشان و دیگر رفقای بزرگوار و دانشمند، توانستم تا خودم را در سطح جنبش مطرح بسازم. گر چه هنوز خودم را نویسنده خطاب نمی کنم و سجایای نویسندگی را در خود نمی بینم و اما این که با همین سطح ادبی دشمن را به وسوسه و تکاپو، شک و ناباوری واداشته ام بر خود و قلم خود می نازم.

این که من بی سواد در برهه کنونی با پشتکار و عزم راسخ انقلابی را از طرق مختلف ایجاد کرده ام نهایت مسرور و مغرورم. بی اطمینانی، حقیر شمردن، تحقیر کردن، نفرت داشتن، اهانت و خفت دشمن، کوچکترین سدی در جلوی پیش رفتنم به صوب جاده رهائی نمی شود بل نیرو و انرژی بیشتری برایم می بخشد.

در این برهه از تاریخ با اثر فشارها و غم های زندگی، این که توانسته ام ممد و مفید واقع شوم و در راه تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی گام های مؤثری را بردارم و با مبارزات دمکراتیک اذهان نسل نو و آینده سازان جامعه را روشن سازم کمال افتخار را دارم. در فشی را که موسی و مجید به دستم سپرده بودند در حالات و شرایط گوناگون بر افراشته نگهداشته ام و تعهدی را که برای آنها سپرده بودم توانستم با افت و خیز وفادار بمانم و آرزومندم که تا واپسین نفس این راه را ادامه بدهم.

چرا این بی ناموسان کثیف در مقابل رفیق انقلابی گرانقدر موسوی کرنش نشان دادند و سر تعظیم خم نمودند؟ رفیق گرانقدر و انقلابی آتشین خو و آتشین قلم، موسوی با نوشته های مملو از معلومات آفاقی شان که حقایق سه دهه گذشته را در قالب (به جواب شبنامه نویسی و افشای ماهیت پلیدی وی یا توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها) به تصویر می کشد، هم چو صاعقه ای بر خرمن هستی جاسوسان، مرتدان، انقیاد طلبان و تمام دشمنان ملی و طبقاتی اصابت کرد و سوزانید. مخصوصاً بخش ۵۶ (به جواب شبنامه نویسی....) تاریخ جریان شعله ئی و جنبش انقلابی را با مبارزات و جانفشانی های رهروانش، چه ماهرانه و استادانه با اسناد و شواهد تاریخی به رشته تحریر در آورده اند که تا به حال هیچ گروهی و هیچ فردی این چنین معلومات ارزنده و معتبر را با این شیوه شهامت و شجاعت در پیشگاه خلقت بیان نداشته است.

موسوی انقلابی با شواهد و اسناد تاریخی ثابت ساخت که ساما و رهبرانش انقلابی تر و انقلابی ترین سازمان انقلابی و افراد انقلابی در افغانستان، در سطح منطقه و جهان اند و در تاریخ مبارزات انقلابی و انقلابات تاریخی چنین نیروئی با چنین عظمت انقلابی به مثابه دژ انقلابی هرگز دیده نشده است. خلاف تبلیغات زهر آگین جاسوسان، مرتجعان و سنتریست ها، ساما و رهبران ساما روی خط اصولی «م ل ا» پا می فشردند و در هیچ مقطعی از این خط اصولی پا بیرون نگذاشته اند. رهبر کبیر و ارجمند و دوست داشتنی ساما، مجید قهرمان در مباحثات شان با رهبر انقلابی سازمان رهائی داکتر فیض احمد چگونه از اوضاع و احوال سیاسی حاکم بر جامعه و نقش نیروی های انقلابی در جنگ مقاومت ملی تحلیل همه جانبه می کرد. رهبر بزرگ دیگر ساما، شعله ئی سر به کف و رهبر چریک های شهری ساما، «انجنیر میرویس» با چه درایت و معقولیت سر رشته ای سخن را به دست می گیرد و چگونه تحلیل انقلابی از اوضاع سیاسی کشور و جهان می نمایند. انقلابیون و مردم به یاد دارند که میرویس بزرگ به عظمت صخره های سلیمان، چگونه در روز به اصطلاح محکمه اش از طریق رادیو تلویزیون دولت مزدور فریاد زد:

به نام نامی مردم قهرمان افغانستان!

به نام نامی مجید قهرمان!

این سخنان آخرین این فرزند انقلابی و شایسته افغان، یار و یاور مجید قهرمان بود و بعد از آن به جاودانگی تاریخی پیوست. بنام به اسم و رسم رفیقی چون میرویس بزرگ که به خاطر آرمانش و به خاطر تعهدی که به رفیق هم‌رزمش، مجید و مردم در بندش سپرده بود، چه قهرمانانه و دلیرانه به آغوش مرگ شتافت و مردانه و ایستاده در پیشگاه خلق و تاریخ جانباخت. درود و هزاران درود بر یاد و خاطره تابناک «انجنیر میروس» این استاد سیس تاریخ معاصر کشور.

در مقایسه با این شخصیت تاریخساز، رهبر و تئوریسین ساما، تسلیم طلبان و انقیاد طلبان، اسم و رسم مجید را چه جبونانه و زبونانه در حالت خدشه دار نمودن و «ساما»ی مجید را در حالت بدنام ساختن می باشند. این خفاشان و بزذلان بدون هیچ نوع شرم و غیرت در نوکری ۴۴ کشور امپریالیستی از طریق دولت و حکومت پوشالی «کرزی» و شرکای

جرمش مشغول آستانبوسی، انجو بازی، لوکل بازی و ثروت اندوزی اند و استعمار هم بر سر و صورت این پیشکان و گربه های فربه پرچمی اش دست نوازش می کشد.

آری! موسوی، این انقلابی عصایانگر و ادیب نهایت توانا با بیرون دادن چنین سند مهم، از ساما و افتخاراتش به دفاع برخاست و پخسه های تف بر سر و صورت جاسوسان، تسلیم طلبان و دیگر خاینان حواله کرد و نشان داد که نه تنها به رفیق همزمش مجید/ رهبر و میراث پر عظمت شان ساما وفادار است بلکه مدافع سر سخت افتخارات جریان دمکراسی نوین نیز می باشد.

توصیه من به جوانان انقلابی و سازمان های انقلابی این است که نوشته های افشاء گرانه و خارق العاده رفیق موسوی را به دقت بخوانند و از اشتباهات گذشته بیاموزند و دیگر گذشته ها را تکرار نکرده و یک قدم به پیش بگذارند و صفوف شان را متحد سازند.

قاضی صاحب گل و محترم و بزرگوار!

از این که کمی دیر تر خدمت تان عرض ادب نمودم، دلیلش مصروفیت های شخصی و سیاسی در جهات مختلفی بود، امید وارم که از بزرگواری تان عفو تقصیرات کنید. در مورد این که از این برادر کوچک و آواره ای تان به دفاع برخاستید نمی دانم با چه زبانی ابراز قدر دانی و ارجگذاری کنم و اما این قدر می گویم که شیر پاک والده محترمه و مکرمه ای تان حلال تان بادا که هم چو شما فرزند برومند و نترس و وطنپرست به جامعه معرفی داشت، اگر در قید حیات اند طول عمر برای شان تمنا می نمایم و اگر در این دنیا نیستند بر روح پاک شان هزاران بار درود و دعا و سلام می فرستم، به همین طور به قبلگاه گرامی تان.

چرس الله ارزش نقد کردن و به نقد کشیدن را ندارد، زیرا نه دارای شخصیت اجتماعی و نه دارای شخصیت سیاسی می باشد. در همین مدت مدیدی که با وی قطع ارتباط کرده ام هیچ گاهی در لوح خاطر من ظاهر نمی شود، زیرا برای من حیث یک شخصیت مطرح نبوده و نیست و هر کاری را که انجام می دهد؛ هویت و شجره اصلی خودش را نمایان و بر ملا می سازد. اگر روزی در این سن و سال حضرت نوح یک در صد هم با نور علم و دانش و معرفت منور شود و مثل «صمد آغا»ی معروف بنویسد و بنالد، من منتظر چنین روزی هستم تا زیره و پودینه و را بکشم و برایش تحفه بدهم. حالان که در زیر چادری پنهان است و حتی از افشای اسمش بادش می رود، پس بنابر اصل مردی و مردانگی فعلاً تیرم را به طرف قلب سردش نشانه نمی گیرم و بر نعش مرده اش لگد نمی زنم.

یک مسأله ای که باعث شکم واقع شد چرا «قاصد» از چرس الله من حیث شاهدش نامبرده است و این نشان می دهد که کسی عمداً آن مرحومی را گوشت دم توپ ساخته و دم تیغ بران ما می اندازد تا خودش و رفقاییش را با چنین تاکتیکی حفظ کند.

افشاءگری هایم از طریق سایت آزدگان و از طرق دیگر، قبرستان های جاغوری را به لرزه انداخته است و در پهلوی رفتگان، جنبندگان را نیز سخت ترسانده است، زیرا در تاریخ هم چو من کسی وجود نداشت تا جاسوسان، آدمکشان و میهن فروشان مربوط «جاغوری» را این قدر افشاء و رسوا سازد و دامن های شان را بالا کند.

از طریق خانم ها و دختران شان خواستند تا ترور شخصیت کنند و اما نتایج قناعت بخش نگرفتند، پاپی را علیه من به «تخ تخ» انداختند و شورانیدند و اما به نتیجه مطلوب دست نیافتند. تسلیم طلبان و انقیاد طلبان را با مرده گاو رسمی شان، سگگ محیل به جانم اور کش کش کردند، بادش رفت و نتوانست آسمانی را خدشه دار سازد. بناء سگگ زشت سیما در کنجی دمش را در میان پا هایش گذاشته و شهمت ندارد که حتا پارس های آهسته کند.

چند روز قبل اداره فیس بوک حاوی پیامی برایم بود که کسی از Idaho-USA رمز مخفی ام را پیدا کرده و وارد فیس بوکم شده است. با وجود پافشاری ام آنها از افشای هویت و نام آن بی ناموس و یا بی ناموسه، خودداری ورزیدند و از

من خواسته شد تا شماره رمزم را تغییر بدهم. اگر بی سواد هستم و زیاد مهم نمی باشم، چرا این قدر مایه ترس و لرز و عذاب این زنازادگان و روسپیزادگان واقع شده ام و چرا این قدر به تقلاء افتیده اند و هم چو ماچه سگان از ببر می هراسند؟

فرض مثال رفیق موسوی با این همه جنجال ها و مصروفیت های شان وقت شان را برای من می گذارند و تحت اسم من بی سواد می نویسند، پس در فیس بوک که برایم می نویسند و این قدر پیام هائی که از جوانان داخل کشور می گیرم که به پاسخ آنها می پردازد؟

این نسل اصلی روسپیان و مفعولان و استخباراتی های زنازاده و حرامزاده، هر قدر بخواهند که ترور شخصیت کنند، به هر اندازه ای که اهانت و تحقیر دارند و هر نوع دوسیه سازی و ماجراجویی و لجن پراگنی نمایند و حتی از طریق فیس بوک دختران و همشیره های شان را مأمور بسازند تا به دام افکنند، بدانند که میرویس هم چو آسمائی در پهنه تاریخ استوار و سربه فلک ایستاده است و هر نوع تحقیر و ترور شخصیت به دست دشمنان میهن و مردم در عزم استوار و اراده آهنینم کوچکترین خللی وارد ساخته نمی تواند. این حرکت بی ناموسانه و جبونانه زنازادگان و حرامزادگان تاریخ بر جرأت مبارزاتی ام می افزاید. دشمنان قبلاً مرا امتحان کرده اند و می دانند که میرویس تسلیم ناپذیر، مغرور و خیلی نترس است.

از حوصله مندی تان جهانی سپاس و دستان پر مهر تان را می فشارم.

ارادتمند

میرویس ودان محمودی

ادامه دارد....